

این فایل از کانال معلم یار چهارم دانلود شده است.
برای حمایت از ما و دریافت نمونه سوالات یا پاسخنامه بیشتر
در تلگرام آی دی زیر را جست و جو کنید

معلم یار چهارم

نمونه سوال با پاسخنامه

درستنامه

فیلم های آموزشی

فیلم حل تعارین کتاب درسی

گام به گام

جزوه

برای دریافت مطالب کافی عضو کانال معلم یار چهارم

به آدرس: ▼▼

► @MoallemYariR4

بشید

ورود به کانال اصلی لمس کنید

در صورت قطع کله اینترنت کشور!

دوباره برمیگردم به سایت معلم یار و مطالب جدید و پایه به پایه تو سایت میفرستم



WwW.MoallemYar.iR



WwW.6Paye.iR



درس یازدهم:

یکی از روش‌های ساختن کلمه‌های جدید، ترکیب دو یا چند کلمه با یک‌دیگر است.
در این درس ترکیب واژه‌ی «ناپذیرم را با واژه‌های دیگر می‌بینیم. به مثال‌های زیر توجه کنید:
وصف‌ناپذیر: یعنی چیزی یا کسی که به آسانی نمی‌توان آن را توصیف کرد.
خستگی‌ناپذیر: یعنی فردی که به آسانی خسته نمی‌شود.

مثال:

جاهای خالی را کامل کنید.

(الف) دژ تسخیرناپذیر:

(ب) : یعنی شهری که به آسانی نمی‌توان آن را توصیف کرد.

(ج) کار اجتناب‌ناپذیر:

(د) : یعنی عملی که امکان انجام دادنش نباشد.

پاسخ:

(الف) یعنی دژی که به آسانی نمی‌توان آن را تسخیر کرد. (ب) شهر وصف‌ناپذیر (ج) یعنی کاری که به آسانی نمی‌توان از آن اجتناب کرد. (د) عمل امکان‌ناپذیر.

کلمات مهم املائی:

جبهه‌ی جنگ - مرخصی - بقیه‌ی قصه - عروسک - مسئولیت - مانع - اعتقاد عجیب - رزمندگان اسلام - به شدت -
محتاج - عملیات پیش‌رو - مهم و حساس - خرمشهر - مظلوم - متجاوزان - اشغال - ضربه‌ی نهایی - دژی تسخیرناپذیر
- فضای منطقه - در هم کوبیدن - شوق وصف‌ناپذیر - نفوذ - بی‌وقفه - وحشت - گذرگاه - سقایی - خرازی - مؤمن -
مطمئن - ترجیح - نظاره کردن.

آ
ا
ب
ن

بهنام در منزل پدر بزرگش در خرمشهر به دنیا آمد. ریزه بود و استخوانی اما فرزند، چابک و بازیگوش بود. شهریور ۱۳۵۹ شایعه‌ی حمله‌ی عراقی‌ها به خرمشهر قوی شده بود. خیلی‌ها داشتند شهر را ترک می‌کردند. کسی باور نمی‌کرد که خرمشهر به دست عراقی‌ها بیفتد اما جنگ واقعاً شروع شده بود. بهنام که فقط ۱۳ سال سن داشت، تصمیم گرفت بماند. او مردانه ایستاد هم می‌جنگید و هم به مردم کمک می‌کرد. بمباران که می‌شد می‌دوید و به مجروحان کمک می‌کرد. او با همان جسم کوچک اما روح بزرگ و دل دریایی‌اش به قلب دشمن می‌زد و با وجود مخالفت فرماندهان، خود را به صف اول نبرد می‌رساند تا از شهر و دیار خود دفاع کند. بهنام چندین بار نیز به اسارت دشمن درآمد؛ اما هر بار به شیوه‌ای از دست آنان می‌گریخت.

برای فریب عراقی‌ها می‌زد زیر گریه و می‌گفت: «من دنبال مامانم می‌گردم، گمش کردم.» او با بهره‌گیری از توان و جسارت خود توانست اطلاعات ارزشمندی را از موقعیت دشمن به دست آورده و در اختیار فرماندهان جنگ قرار دهد.

م - متن بالا، قسمتی از زندگینامه‌ی شهید بهنام محمدی بود. با جستجو در اینترنت بقیه‌ی زندگینامه‌ی او را بخوانید و به معلم خود گزارش دهید.